موضوع: بررسی حديث مدينه العلم

بررسی کتاب فتح الملک العلی در اثبات حدیث مدینه العلم

حجیت روایت موثقین اهل بدعت

جماعتی از اهل حدیث و متکلمین، اخبار اهل اهواء را به صورت مطلق پذیرفته اند، اگر چه براساس تأویل، کافر یا فاسق به شمار آیند. خطیب این مطلب را در کتاب «الکفایة» نقل کرده است[[1]](#footnote-1). شافعی، ابوحنیفه، ابویوسف، ابن ابی لیلی، ثوری و جامعتی دیگر، روایت کسی را که به خاطر بدعتش فاسق به شمار می رود، اگر کذب را حلال نشمارد، مقبول دانسته اند.[[2]](#footnote-2) حاکم در «المدخل»[[3]](#footnote-3) و خطیب در «الکفایة»[[4]](#footnote-4) آن را به جمهور نسبت داده اند. فخرالدین رازی این قول را صحیح دانسته و در «المحصل» بر آن استدلال کرده است.[[5]](#footnote-5) و ابن دقیق العید[[6]](#footnote-6) و محققانی دیگر آن را ترجیح داده اند. گروهی این قول را با قبول اخبار و شهادت خوارج و کسانی که جاری مجرای آن ها هستند، یعنی فاسقان با تأویل، از سوی صحابه و تابعیان، تقویت کرده‌اند[[7]](#footnote-7). سخاوی این مطلب را قوی ترین حجت در این باب دانسته است.[[8]](#footnote-8)

ابن حبّان در مورد قبول روایت اهل بدعت، اگر به بدعت خود دعوت نکند، مدعی اجماع شده است. وی درباره جعفر بن سلیمان ضبعی گفته است: میان اهل حدیث اختلافی نیست که اگر در راوی صدوق متقن بدعتی وجود داشته باشد، اما دیگران را به بدعت خود دعوت نمی کند، احتجاج به اخبار او جایز نیست، و اگر به بدعت خود دعوت کند، احتجاج به خبر او جایز نیست.[[9]](#footnote-9)

ابن الصلاح، این مطلب را به کثیر یا اکثر علما نسبت داده و آن را بهترین مذاهب دانسته و یادآور شده است که در صحیحین روایات بسیاری از این گونه افراد در اصول و شواهد، آمده است.[[10]](#footnote-10) حازمی[[11]](#footnote-11) در کتاب «شروط الائمة الخمسة» نیز همین دیدگاه را برگزیده است.

شافعی در کتاب «الامّ» گفته است: «احدی از سلف امت که به آنان اقتدا می شود و پس از آنان احدی از تابعین را نمی شناسم که روایت کسی را به خاطر این که بر اساس تأویل عقیده ای مخالف دارد، رد کرده باشد، هر چند او را اهل خطا و ضلالت بداند و بر این عقیده باشد که او حرام های خدا را حلال کرده است»[[12]](#footnote-12). همو گفته است: شهادت اهل اهواء – غیر از خطابیه که شهادت زور را برای موافقان خودشان جایز می دانند - قبول می کنم.[[13]](#footnote-13)

ابوبکر رازی[[14]](#footnote-14) نیز در کتاب «الاحکام»، شهادت اهل اهواء (پیروان مذاهب مخالف مذاهب اهل سنت) را مقبول دانسته و آن را مذهب سلف در مورد قبول روایت و شهادت آنان دانسته است.[[15]](#footnote-15)

عزالدین بن عبدالسلام[[16]](#footnote-16)، در کتاب «القواعد الکبری» گفته است: شهادت اهل اهواء رد نمی شود، زیرا وثوق از خبر کسی که معتقد است با شهادت زور مخلد در عذاب خواهد بود، از کسی که چنین اعتقادی ندارد (اهل سنت) پیش تر حاصل می شود.

و مدار قبول شهادت و روایت بر صدق است که در اهل اهواء همانند اهل سنت، تحقق دارد. و قول اصح این است که آنان به خاطر بدعتشان تکفیر نمی شوند. همچنین شهادت فردی حنفی اگر شرب نبیذ کند و بر او حد جاری شود، پذیرفته است، زیرا وثوق به قول او با شرب نبیذ مخدوش نمی شود، چرا که به اباحه آن معتقد است.[[17]](#footnote-17)

ابن دقیق العید[[18]](#footnote-18)، گفته است: از نظر ما، در قبول روایت، مذهب (اهل سنت) شرط نیست، زیرا ما هیچ یک از اهل قبله را به خاطر گناهشان تکفیر نمی کنیم، مگر آن که چیزی را که به صورت متواتر در شریعت وارد شده انکار کنند. بنابراین، اگر فردی که پیرو یکی از مذاهب اسلامی است، دارای تقوا و ورع باشد، روایتش مورد اعتماد خواهد بود.[[19]](#footnote-19)

حافظ (ابن حجر) در «شرح النخبة» گفته است: «تحقیق آن است که قول کسی که به خاطر تأویل تکفیر می شود، رد نمی شود، زیرا هر طایفه ای مدعی است که مخالف او اهل بدعت است و گاهی مبالغه کرده و او را تکفیر می کند. پس اگر این‌گونه عمل شود، همه طوایف تکفیر خواهند شد. بنابراین، رای مورد اعتماد این است که کسی روایتش رد می شود که منکر چیزی باشد که با تواتر در شرع ثابت شده و از ضروریات دین باشد، اما کسی که این گونه نباشد، هر گاه اهل ورع و تقوا باشد، مانعی از قبول قول او وجود ندارد».[[20]](#footnote-20)

وی در شرح حال ابان بن تغلب در کتاب «التهذیب» گفته است: «تشیع وی در عرف متقدمین عبارت بود از اعتقاد به افضلیت علی (ع) بر عثمان و این که علی (ع) در جنگ هایی که رخ داد (صفین، جمل و نهروان) بر حق بود و مخالفان او بر خطا بودند، با اعتقاد به تقدیم و تفضیل شیخین، و چه بسا برخی از آنان علی (ع) را افضل خلق پس از رسول خدا (ص) می دانستند. هر گاه چنین افرادی اهل ورع و دیانت بوده و صادق و مجتهد باشد، روایتشان به خاطر عقیده شان رد نخواهد شد، به ویژه اگر دیگران را به مذهب خود دعوت نمی کنند».[[21]](#footnote-21)

وی در مقدمه «فتح الباری» گفته است: «اقوال اهل سنت درباره کسانی که به خاطر مذهبشان تفسیق می شوند، مانند خوارج و روافض و دیگر طوایف مخالف اهل سنت که منشا مخالفتشان تأویل است، و معروف به اجتناب از کذب و خلاف مروت و موصوف به دیانت و عبادتند، مختلف است. عده ای گفته اند: روایت آنان مطلقا پذیرفته است؛ عده ای دیگر روایت آنان را مطلقا رد کرده اند و گروه سوم میان این که دعوت کننده به بدعت خود باشند یا نباشند، تفصیبل داده اند. در فرض اول روایتشان مقبول نیست و در فرض دوم مقبول است. این مذهب، اعدل مذاهب است و طوایفی از امت آن را برگزیده اند. ابن حبّان مدعی اجماع اهل نقل بر آن شده است، ولی ادعای وی محل نظر است. طرفداران قول سوم، دو گروه شده اند: عده ای روایت کسی که دیگران را به بدعت خود دعوت نمی کند را مطلقا پذیرفته اند، و عده ای آن را مشروط به این کرده اند که روایتش تقویت کننده بدعت وی نباشد. برخی نیز عکس این را در روایت دعوت کننده به بدعت خود شرط کرده و گفته اند: اگر روایتش بدعتش را رد می کند، پذیرفته است و گر نه پذیرفته نخواهد بود».

ابن حجر در مقدمه «لسان» نیز گفته است: مالک و اصحاب او و ابوبکر باقلانی و پیروان وی بر این عقیده اند که روایت اهل بدعت که به خاطر بدعتشان تکفیر نمی شدند، مطلقا مردود است، و ابوحنیفه، ابویوسف و عده ای – که از شافعی نیز نقل شده است - بر این عقیده اند که روایت آنان، جز کسانی که کذب را جایز می دانند مطلقا مقبول است. قول سوم که تفصیل میان کسی است که به بدعت خود دعوت کند یا دعوت نکند، دیدگاه اکثر اهل حدیث است، بلکه ابن حبّان بر آن دعوی اجماع کرده است، و وجه آن این است که هرگاه داعی به مذهب خویش باشد، انگیزه نقل روایتی که تقویت کننده بدعت وی می باشد، در او موجود است.[[22]](#footnote-22)

ابن قیّم[[23]](#footnote-23) گفته است: «فاسق اعتقادی اگر نسبت به دینش متحفظ (دیندار) باشد، شهادتش مقبول خواهد بود، هر چند به خاطر اعتقادش او را فاسق بدانیم، مانند اهل بدع و اهوائی که آنان را کافر نمی دانیم، همچون رافضه، خوارج، معتزله و دیگران. این مطلب منصوص ائمه است و سلف و خلف، شهادت و روایت آنان را پذیرفته اند. و وجه این که امام احمد بن حنبل و دیگران از قبول روایت و شهادت کسی که بدعت خود را آشکار می سازد و به آن دعوت می کند از خواندن نماز به امامت او منع کرده‌اند این است که انزجار خود را نسبت به بدعت او اظهار کنند، تا ضررش به مسلمانان نرسد، زیرا پذیرش شهادت و روایت او و نماز خواندن به امامت او، و سپردن منصب قضاوت و نافذ دانستن احکام او به منزله راضی بودن به بدعت وی به شمار می رود».[[24]](#footnote-24)

با این حال، احمد در مسند خود از بسیاری از راویان غیر اهل سنت، روایت نقل کرده است، تا آن جا که حدود نصف روایات مسند از عبدالرزاق[[25]](#footnote-25) است و او کسی است که ابن معین درباره اش گفته است: اگر عبدالرزاق مرتد شود، حدیثش را ترک نخواهیم کرد.[[26]](#footnote-26)

متاخرین بر صحت احادیث صحیحین اجماع کرده اند با این که بخاری و مسلم روایات بسیاری از اهل بدعت را نقل کرده اند. ذهبی در شرح حال ابی احمد حاکم نقل کرده که وی از ابوالحسن الغازی نقل نموده که از بخاری درباره ابی غسّان سوال کرده، بخاری گفته است: از چه چیزی درباره او سوال می کنی؟ گفتم: درباره تشیع او. پاسخ داد: او بر مذهب اهل بلدش، کوفیین است. اگر عبیدالله بن موسی، ابونعیم و جمیع مشایخ کوفی را می دیدی، درباره ابوغسّان سوال نمی کردی[[27]](#footnote-27)، یعنی در شدت تشیع آنان. حفاظ اسامی راویان شیعه ای که بخاری از آنان روایت کرده است را گرد آورده اند، و آنان هفتاد نفر می باشند. اما در صحیح مسلم، روایات از راویان شیعه بیش تر از این است، چنان که حاکم گفته است: کتاب وی پر از راویان شیعه است.

این مطلب، بیان گر اجماع بر قبول روایت اهل بدعت می باشد. چنان که حافظ ابن حجر در مقدمه «فتح الباری» گفته است: جمهور ائمه نامیدن دو کتاب به «صحیحین» توافق دارند و معنای آن اجماع بر عادل بودن کسانی است که در آن دو ذکر شده اند (از آنان روایت نقل شده است). ابن دقیق العید نیز قبل از او این مطلب را بیان کرده است.[[28]](#footnote-28) بنابراین، اگر برخی از ائمه حدیث در زبان با روایت از اهل بدعت مخالفت کرده اند، ولی در عمل از آنان روایت نموده اند، چنان که ابن قیم روایت و شهادت اهل بدعت را دیدگاه صواب دانسته که با آن عمل می شود. اگر چه بسیاری از فقها در زبان با آن مخالفت کرده اند.[[29]](#footnote-29)

امیر الصنامی نیز در «ارشاد النقاد» گفته است: «چه بسا، شناخت حق از طریق اقوال ائمه جرح و تعدیل برای کسی که می‌خواهد به درک حقایق نایل شود و از لغزش گاه ها و خطرها دوری می کند، دشوار می شود، به خاطر پیدایش مذاهب و فرقه‌های مسلمانان که منشا عداوت و کینه و قدح یکدیگر شده است. چنان که می بینی عالمی کسی را به خاطر این که قائل به خلق قرآن یا قائل به قدم قرآن یا معتقد به قدر و ارجاء و نصب و تشیع بوده، قدح کرده است و در عین حال می بینی که به احادیث از همین افراد احتجاج می کند. چنان که بخاری از کسانی روایت کرده که متهم به قدر بوده اند. همین گونه است روش مالک و مسلم. این روش ائمه دین بوده است و چه بسا کسانی آن را تناقض آمیز می انگارند، ولی چنین نیست، زیرا با تأمل در روش آنان به دست می آید که در نقل روایت از افراد، پس از ایمان راوی به چیزی جز صدق لهجه و ضبط در روایت اعتماد نمی کردند».[[30]](#footnote-30)

نادرستی شرط عدم دعوت

شرط عدم دعوت اهل بدعت نسبت به مذهب و عقیده خویش در قبول روایت او که عده ای مطرح کرده اند و ابن حبّان مدعی اجماع بر آن شده است[[31]](#footnote-31) و از حاکم نیشابوری نیز نقل شده که با آن موافقت کرده است[[32]](#footnote-32)، نادرست است. آنچه پیش از این از جماعتی مانند ثوری، ابوحنیفه، ابویوسف، ابن ابی لیلی و دیگران نقل کردیم که روایت اهل بدعت را به صورت مطلق پذیرفته اند – خواه داعی به بدعت خود باشد یا نباشد - کافی در نارستی ادعای مزبور است. مضافا بر این که بخاری و مسلم و جمهور که ابن حبّان و حاکم نیز از آنان می باشند به احادیث داعیان از اهل بدعت مانند حریز بن عثمان، عمران با حطّان، شبابة بن سوّار، عبدالحمید جماعی و امثال آنان احتجاج کرده اند.

گذشته از این، اینان دعوت اهل بدعت را به اظهار و اعلان مذهب و عقیده خود تفسیر کرده اند، هر چند عملا دعوت نکنند، زیرا اعلان و اظهار و نشر مذهب خود در میان مردم، نوعی دعوت دیگران به آن به شمار می رود. در این صورت هر اهل بدعتی که عقیده خود را اظهار کند، دعوت کننده به بدعت خود خواهد بود و شرط مزبور لغو خواهد شد.

نکته دیگر این که دعوت کننده از اهل بدعت یا دیندار و اهل ورع است یا فاسق و تبهکار؛ در فرض اول دیانت و ورع وی، او را از دروغ گویی و جعل حدیث باز می دارد و در فرض دوم خبر او به خاطر فسقش مردود است نه به خاطر مذهب و بدعتش، پس شرط مزبور باطل است.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. الکفایة، ص 160 [↑](#footnote-ref-1)
2. همان، ص 160- 170 [↑](#footnote-ref-2)
3. المدخل الی معرفة الاکلیل، ص 79 [↑](#footnote-ref-3)
4. الکفایة، ص 166 [↑](#footnote-ref-4)
5. المحصل الی اصول الفقه، ج4، ص 400- 401 [↑](#footnote-ref-5)
6. الاقتراح فی بیان الاصطلاح، ص336 [↑](#footnote-ref-6)
7. الکفایة، ص 166- 167 [↑](#footnote-ref-7)
8. فتح المغیث، ج2، ص 67 [↑](#footnote-ref-8)
9. الثقات، ج6، ص 140 [↑](#footnote-ref-9)
10. علوم الحدیث، ص 103- 104 [↑](#footnote-ref-10)
11. محمد بن موسی، ابوبکر الحازمی الهمدانی، (م 584 هـ). سیر اعلام النبلاء، ج21، ص 167 [↑](#footnote-ref-11)
12. الامّ، ج6، ص 222 [↑](#footnote-ref-12)
13. الکفایة، ص60 [↑](#footnote-ref-13)
14. احمد به علی، ابوبکر رازی حنفی جصاص (م 370 هـ) [↑](#footnote-ref-14)
15. احکام القرآن، ج3، ص 530 [↑](#footnote-ref-15)
16. عبدالعزیز بن عبدالسلام، عزالدین سلمی (م 606 هـ). طبقات الشافعیة، ج8، ص 209 [↑](#footnote-ref-16)
17. قواعد الاحکام فی مصالح الانام، ص 428 [↑](#footnote-ref-17)
18. ابوالفتح، محمد بن ابی الحسن بن ابی العطاء، معروف به تقی الدین بن دقیق العید (م 703 هـ) [↑](#footnote-ref-18)
19. الاقتراح فی بیان الاصطلاح، ص 233 [↑](#footnote-ref-19)
20. نزهة النظر فی شرح نخبة الفکر، ص 82 [↑](#footnote-ref-20)
21. تهذیب التهذیب، ج1، ص 85 [↑](#footnote-ref-21)
22. لسان المیزان، ج1، ص16 [↑](#footnote-ref-22)
23. محمد بن ابی بکر بن ایوب بن سعد دمشقی حنبلی (م 751 هـ). البدایة و النهایة، ج14، ص 234 [↑](#footnote-ref-23)
24. الطرق الحکمیة فی السیاسة الشرعیة، ص 154 [↑](#footnote-ref-24)
25. عبدالرزاق بن همام بن نافع، الحافظ الکبیر، عالم الیمن، ابوبکر الحمیری، الثقة الشیعی (م 211 هـ). سیر اعلام النبلاء، ج8، ص 362 [↑](#footnote-ref-25)
26. سیر اعلام النبلاء، ج8، ص 368 [↑](#footnote-ref-26)
27. تذکره الحفاظ، ج3، ص 978 [↑](#footnote-ref-27)
28. الاقتراح فی بیان الاصطلاح، ص 327 [↑](#footnote-ref-28)
29. الطرق الحکمیة فی السیاسة الشرعیة، ص 156 [↑](#footnote-ref-29)
30. الارشاد النقاد الی تیسیر الاجتهاد، ص 19- 21 [↑](#footnote-ref-30)
31. المجروحین من المحدثین، ج3، ص 63 [↑](#footnote-ref-31)
32. التقریر و التحبیر علی التحریر، ج2، ص 240 [↑](#footnote-ref-32)